أدب‌النیروز و تأثیره علی‌الأدب‌العربی

دکتر مهدی ممتحن

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد جیرفت

الموجز

الاعیاد هی‌المراسم التی تقیم‌القبائل والأقوام فیها رسوماً خاصة لیبینوا علی أنهم ذوثقافةٍ منحصرة بینهم. فالأقوام‌الایرانیه کانت لها رسومٌ منحصره فی‌النیروز والأعراب لها رسومٌ خاصه فی عیدالفطر والأضحی و بدایة‌السنة‌القمریه، و هکذاالمسیحیین والیهود والزرادشته فی بدایه سنتهم، فلذا سوف یکون‌البحث عن نشاةالأعیاد و ترابطها بین‌الفرس والأعراب، فالأعیاد لها بحث خاص فی‌الجاهلیه و عصرالاسلام والعصرالعباسی کما کان للنیروز مراسم خاصه فی زمن‌الهخامنشیین والساسانیین والافشاریین، و من ثم انتقل الی‌الأعراب و أثّر فی‌الحیاةالاقتصادیه والسیاسیة بین جوامعهم و اشتد تأثیره‌الادبی بینهما ازدهرالشعر والنثر بین شعراء هذین‌الشعبین.

اللغات‌الاساسیه: العید، النیروز، التأثیرالأدبی بین‌الشعرالفارسی والعربی، عیدالاضحی، الشعر.

العید لغة و اصطلاحاً

العید من حیث‌اللغة مشتقةٌ مِن‌العود و هوالبدء کما یقالُ (بدأ ثم عاد) کقوله تعالی: «کَمٰا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ؛ فَرِیقاً هَدیٰ وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلاٰلَةُ...» (اعراف / ۲۹) والعید والاعتیاد

بمعنی‌التعود ــ أماالعید اصطلاحاً هوالنوب والشوق کما قال‌الشاعر: «والقلب یعتاده من حبها عید».

و قالَ‌المفضل: عادنی عیدی و انشد هکذا.

[عادَ قلبی مِن‌الطویلةِ عیدُ] و انشد تابّط شراً حول‌العید قائلاً:

یا عیدُ، مالکَ من شوقٍ و ایراقِ و مرّ طیفٌ علی‌الأهوال طَرّاقُ

(الاصفهانی، ۱۹۵۷: ۱۰۷)

والعید عندالعرب هوالوقت الذی یعود فیه‌الفرح اوالحزن، و کان فی‌الاصل‌العود، فلما سُکّنت‌الواو انکسر ما قبلها و صارت یاءً، لیفرقوا بین‌الاسم‌الحقیقی والمصدر، و قیل سُمّی‌العید عیداً لأنّه یعود کلّ سنة بفرحٍ مجدد. (ابن‌منظور، ۱۹۵۵: ۴۶۰)

فی‌البدایه یمکن‌البحث حول‌الأعیادالفارسیه من حیث نشأتها و قدمتها و تأثرها بالثقافات‌العریقه، لأنّها کانت لها اتصال بالیونان والروم والهندوس.

النوروز او النیروز

هو من اعظم‌الأعیادالایرانیه عبرالقرون و یقع فی ۲۱ من شهر اذار، و یسمی عندالعرب بیوم‌الشجرة او عیدالربیع، و قد انشد شعراءالفرس والعرب ابیاتاً کثیره حوله منها.

قول ابی‌تمام منشداً:

قد شرّدالصبح هذاالّلیل عن افقه و سَوّغ‌الدهر ما قد کان مِن شرقه

سبقت إلی‌الخلق فی‌النیروز عافیةً بها شفاهم جدیدالدهر مِن خلقهِ

(ابی‌تمام، ۱۹۸۱: ۳۸۸)

فقد شبه‌الشاعر ممدوحه بالصبح، والصبح رمزالضیاء و قضائه علی افشین و هوالّلیل، فقال له کن کالنوروز جدیداً، و ابدأ حیاةً جدیدة فی أیامک، واجعل‌النوروز رمزاً للانسانیه. و مِن جهة اخری قدهنأ ابن‌الرومی عبیدالله‌بن‌عبدالله بمناسبة‌النوروز قائلاً:

یومُ‌الثلاثاء، ما یوم‌الثلاثاء؟ فی ذروةٍ من ذراالایام علیاءِ

کأنما هُو فی‌الاسبوع واسطةٌ فی سمط دُرٍّ مُحلٍ جیدِ حسناءِ

ما طابق‌اللّه نیروزالأمیر به إلا لتلقاه فیه کُلّ سرّاءِ
جادت یمینک فی‌النیروز فائضةً بالمال إذ جادَ فیه‌الناس بالماء

(ابن‌الرومی، ۱۹۹۸: ۷۰)

و اغتنم‌البحتری قدوم فصل‌الورد مع بدایة‌النیروز لیمدح‌الخلیفة المعتز باللّه بهذه‌المناسبة فأنشد قائلاً:

و افیته والوردُ فی وقتٍ معاً و نزلتَ فیه مع‌الربیع‌النازِلِ
و غدا بنیروزٍ علیکَ مبارکُ تحویل عامٍ اثر عامٍ حائلِ

(البحتری، ۱۹۹۴: ۱۰۱۴)

اماالمتنبی اخذ یمدح ممدوحه اباالفضل محمدبن‌الحسین‌بن‌العمید و یهنأه بعیدالنوروز منشداً:

جاءَ نیروزنا و انتَ مراده و ورت بالذی اراد زناده
هذه‌النظرة التی نالها مذ کَ الی مثلها من‌الحول زادهُ
ینثنی عنک اخرالیوم منه ناظرٌ انتَ طرفه و رقاده
نحن فی ارضِ فارس فی سرورٍ ذاالصباح الذی یُری میلاده
عظمته ممالک‌الفرس حتی کلّ ایام عامه حُسّاده
ما لبسنا فیه‌الأکالیل حتی لبستها تلاعه و وهاده
عند من لا یقاسسُ کسری ابوسا سان ملکاً به و لا اولاده
عربی لسانه، فلسفی رأیه، فارسیةٌ أعیاده

(المتنبی، ۱۹۳۸: ۴۸)

فکشف‌المتنبی فی هذه‌القصیده عن مشاعره و احساساته، و بیّن ما فی نفسه فی صراحةٍ و صدقٍ علی أن‌النوروز خیر صلةٍ بین‌الامتین‌الفارسیة والعربیه، و شارک اخوانه‌الفرس و هو فی ارض فارس بهذاالعیدالسعید.

وساهم‌الشریف‌الرضی فی حبه لعیدالنوروز و اعلم مشارکته مع افراح‌الشعب‌الفارسی، و تأثر بالنوروز کما تأثر من قبله‌الشعراء، و مدح حمزه‌بن‌ابراهیم و هناه بهذاالعید قائلاً:

تـلقاک نـیروزکَ‌المستجد — یَسّرُ عیاناً و یرضی سماعا
و لازال دهرک طوع‌الجنب — اذا مـا أمـرت بأمـرٍ أطاعا
تـلاقی‌الخـطوب ثـقالاً بـطاءً — و فرّالأمـانی عـجالاً سـراعاً

(الشریف‌الرضی، ۱۴۰۶ هـ.: ۲۵۸)

و من جهة أخری اخذ مهیارالدیلمی یمدح ممدوحه اباالقاسم‌الحسین‌بن‌علی‌المغربی عند تقلده‌الوزاره و هنأه بالنوروز، و مطلع‌القصیده هیَ:

هـل عـند عـینیکَ عـلی غُـربٍ — فـرامـةٌ بـالعارضِ‌الخُـلّبِ
و اطلع علی‌النیروز شمساً اذا — ساق‌الغروب‌الشمس لم‌تـغربِ
یـومٌ مـن‌الفـرسِ اتـی و افـداً — فـقالت‌العـرب له: قَـرِبّ
باتَ مِن‌الاحسـان فـی داركـم — و هـو غـریبٌ غـیر مستغربِ

(الدیلمی، ۱۹۲۵: ۷۵)

و یری مهیارالدیلمی ان‌النوروز عیدٌ فارسی و فد علی‌العرب، واستقبله‌العرب بشوق و احسانٍ و محبةٍ، حتی أصبح أحد أعیاد هم‌العربیه یحتفلون به کلّ عام، کرمزٍ للوفاء و للقاء بجمع‌الامتین‌الفارسیة والعربیة فی هذاالعیدالسعید لتذوب فیهاالقلوب و تصیح قلباً واحداً نابضاً بالانسانیه کی یعمّ‌الجمیع‌الخیر والسعاده. أما شعراءالفرس فقد أنشـد و امـا أنشـد شعراءالعرب قبلهم و بعدهم اشعاراً جمیلةً حول‌النوروز و فی تـهنئةالمـلوک و سـلاطین عصرهم و منهم‌العنصری والمنوچهری والشـعراءالآخـرین مـن ذوی عـصرهم، فـمثلاً مدح‌العنصری السلطان محمودالغزنوی بمناسبة عیدالنوروز منشداً:

تـا حکـم سـرسال عـجم بـاشد نـوروز
چـون حکـم سـرسال عـرب مـاه مـحرم
جـاوید جـهان‌دار و خـداونـد جـهان بـاش
تـو شـاد بـه‌کـام دل و اعـدای تـو درغـم
دیـن عـید هـمایون بـنوفرخ و مـیمون
تو منعم و آن کس که تو خواهی به تو منعم

(عنصری، ۱۳۴۱ هـ.: ۳۷)

و مدح‌المنوچهری اباالقاسم ممدوحه مدحاً صارماً و هناه بعیدالنوروز فأنشد قائلاً:

نوروز فرخ آمد و نغز آمد و هژیر
با طالع سعادت و با کوکب منیر
ابر سیاه چون حبشی دایه شدست
باران چو شیر لاله‌ستان کودکی بشیر
گر شیرخواره لاله‌ستان است اجرا
چون شیرخواره بلبل کوهی زند صفیر
مرغان دعا کنند به گل بر سپیده‌دم
بر جان و زندگانی بوالقاسم کثیر

(منوچهری، ۱۳۳۸ ش.: ۳۴)

و وصف‌المنوچهری النوروز قائلاً:

نوروز روز خرمی بی‌عدد بود — روز طواف ساقی خورشید خد بود
مجلس به باغ باید برون که باغ را — مفرشی کنون ز گوهر و مسند زند بود
نرگس به‌سان حلقهٔ زنجیر زرنگر — کاندرمیان حلقهٔ زرین وتد بود

(همان، ص ۲۶)

و انشد فی‌النوروز قائلاً ایضاً:

بر لشکر زمستان نوروز نامدار
کردست رای تاختن و قصد کارزار
ویـنک بیامدست به پنجاه روز پیش
جشن سده طلایهٔ نوروز نامدار
آری هر آنگهی که سپاهی شود به رزم
ز اول به چند روز بیاید طلایه‌دار
این باغ و راغ ملکت نوروز ماه بود
این کوه و کوهپایه و این جوی جویبار

نوروز از این وطن سفری کرد چون ملک
آری سفر کنند ملوک بزرگوار

و انشد واصفاًالنوروز:

آمد نوروز و هم از بامداد — آمدنش فرخ و فرخنده باد
باز جهان خرم و خوب ایستاد — مرد زمستان و بهاران بزاد
من بروم نیز بهاری کنم — بر رخش از مدح نگاری کنم

(صفا، ۱۳۷۲: ۵۹۰)

و انشد فی ابیات اخری

نوروز پیش از آنکه سراپرده زد به در — با لعبتان باغ و عروسان مرغزار

و انشد ناصر خسرو القبادیانی حول‌النوروز قائلاً:

نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را
ایام جوانی است زمین را و زمان را
هر سال در این فصل برآرد فلک پیر
چون طبع جوانان جهان‌دوست جهان را

و فی ابیات آخر یقول هکذا:

ندیدی به نوروز گشته به صحرا — به عیوق مانند لاله طری را
اگر لاله پرنور شد چون ستاره — جز از وی نپذرفت صورتگری را

(همان، ص ۴۵۸)

و اخذالانوری ینشد حول نوروز قائلاً:

روز عیش و طرب و بستان است — روز بازار گل و ریحان است
تودهٔ خاک عبیرآمیز است — دامن باد عبیرافشان است
وز ملاقات صبا روی غدیر — راست چون آژده سوهان است
کز پی بزمگه نوروزی — باغ را باد صبا مهمان است

(همان، ص ۶۷۵)

و قال شاعر آخر بهذاالمضمون و فی ذکره من‌العقدالفرید منشداً:

جعلتَ فداک للنیروز حقّ — و انتَ علیَّ اوجب منه حقا
و لو أهدیتُ فیه جمیع ملکی — لکان جمیعه لک مسترقاً
فأهدیت‌الثناء بنظم شعرٍ — و کنت لذاک منی مستحقاً
لان هدیةالالطافِ تفنی — و إنّ هدیةالأشعار تبقی

(ابن عبدربه، ۱۹۴۹: ۲۲۲)

و وصف ایضاً عمر خیام الشاعرالفارسی فی احد رباعیاته نوروزاً منشداً:

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست — برخیز و به جام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه توست — فردا همه از خاک تو برخواهد رست

و ایضاً انشد هکذا:

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست — با لاله‌رخی اگر ترا فرصت هست
می نوش به خرّمی که این چرخ کهن — ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

(خیام نیشابوری، ۱۳۴۴: ۸)

فالنوروز کما روی‌الجاحظ المتوفی سنة ۲۵۵ فی کتاب المحاسن والاضداد اول من أوجدالنوروز واتخذه عیداً و جعله سنةً اجتماعیةً بین‌الناس هو کیاخسروبن‌ابرویز جهان (الجاحظ، ۱۳۲۴ هـ.: ۲۷۶) و کما قال‌الکسروی: اول من ابدع‌النیروز و اسس منازل‌الملوک و شید معالم‌السلطان و استخرج‌الفضه والذهب والمعدن و اتخذ من‌الحدید آلات و ذلل‌الخیل و سائرالدواب و بنی‌القصور و اتخذالمصانع هو کیاخسروبن‌ابرویز و کما یقال:

انّ حافظ‌الدنیا هو ابن‌سام‌بن‌نوح (ع). و کان‌الأصل فیه أنّه ملک‌الدنیا و عمر اقالیم ایرانشهر، و کان‌النیروز اوّل یوم ما اجتمع ملکه و استوت اسبابه. إذن‌النوروز هو اوّل یومٍ اجتمع ملک کیاخسرو و اتخذه‌الناس عیداً لهم و اصبح من بعده سنةً و کی نعلم و نتعرف علی کلمةالنیروز لغةً و اصطلاحاً نبین ذلک اجمالاً:

النوروز لغةً ـ لفظه مرکبة من کلمتی «نَو» بفتح‌النون و ضمها و معناهاالجدید، و لغة «نو» هی مستعمله فی اکثراللغات‌الأوروبیه التی اصلها آریه مثل کلمه «New»

فـی‌الانکـلیزیه و «Neu» فـی‌الالمـانیه و «Nauveau» فـی‌الفـرنسیه و «Nova» فی‌الایطالیه... الخ. (الدراسات‌الادبیة، الجامعةاللبنانیه، السنةالثانیه، العددالاول، سنة ۱۹۶۰)

و روز بمعنی الیوم ـ فلفظ «نوروز» هو «الیوم‌الجدید». (البیرونی، ۴۴۰ هـ.: ۲۱۵)

والنوروز اصطلاحاً: هو اول یوم من ایام‌السنةالجدیده‌الشمسیه. (لغت‌نامه دهخدا، ذیل‌واژهٔ «نوروز»)

و یحتفل به فی بدایة شهر فروردین والموافق للحادی والعشرین من شهر آذار. (برهان قاطع دکتر معین، ۱۳۴۲)

فاذن نوروز هو اول یوم من ایام‌الربیع و فیه تحیاالارض بعد موتها، فقد استعمل لفظ نوروز فی‌اللغةالفهلویه «نوک‌روز» (NocRoz) و «نوگ‌روز» (Noghroz). (کریستنسن، ۱۹۵۷: ۱۶۲)

و قد استعمل ابونواس هذه‌اللغة ای «نوک‌روز» فی قصائده حینما مدح بهروزالمجوسی و قال فی مطلع قصیدته:

حـمانی وصـل ابـناءالقسـوسِ نـجیب‌العـزّ بـهروزالمـجوسی

فقال: بحق‌المهرجان و نوکروزٍ و فـرخـروز أبسـال‌الکـبیسِ

(مجلة الدراسات‌الادبیه، الجامعةاللبنانیه، السنةالثانیه، ص ۵۵)

و قد أطلق‌الارمن علی‌الیوم‌الاول من سنتهم اسم «نوسرد» (Navasard)، و قد ذکر فی کتاب‌التلموذالبابلی و تلموذ اورشلیم اربعة أسماء من‌الاعیادالفارسیه هی: [«موتردی» (Mutardi) و «تریسکی» (Turyaskai) و «مهرنکی» (Maharnekai) و «مهرن» (Muhren) ای «نوسرد» و «تیرکان» و «مهرگان» و «نوروز»].

و اطلق‌الفرس علی‌النوروز اسم (جشن فروردین)، و قال ابوالفرج‌الرونی حوله هکذا:

جشن فرخـندهٔ فـروردین است روز بازار گـل و نسـرین است

(صفا، بی‌تا: ج ۱، ص ۳۲۴)

و سمّی‌النوروز (جشن بهار) ایضاً ای عیدالربیع، و یقول مسعود سلمان منشداً:

این دولت بین که جشـن دولت پـیوست بـه جشـن نـوبهاری

(دیوان مسعود سعد سلمان، ص ۲۱۰)

اماالعرب فقد عربوا هذه‌اللغة الی کلمه «نیروز»، و قال‌الزمخشری فی کلامه: جاء یوم‌النوروز والنیروز و هو علی وزن فیعول و استعمل هکذا:

نوروزالناس و نورز ت ولکن بدموعی
و زکت نارهم والنا ر مابین ضلوعی

(المقریزی، ۴۴۱ هـ.: ۳۹۶)

واستعملت‌النوروز ایضاً بالصیغة‌الفارسیة، و قال‌البحتری منشداً فی وصف‌الربیع:

و قد نبه‌النوروز فی غسق‌الدجی اوائل و رد کنَّ بالأمسِ نُوّما

(البحتری، ۱۹۹۴: ۱۴۷)

و اطلق علیه ایضاً هرمز روز و قال و البه‌بن‌الحباب فی هذاالباب منشداً:

قد قابلناالکؤوس و دابرتناالنحوسُ
والیوم هرمزد روز قد عظمته‌المجوسُ

(مجلة الدراسات‌الادبیة، الجامعة‌اللبنانیه، العددالاول، ص ۵۳)

و قد استعمل‌النوشجان‌الاصفهانی کلاالکلمتین فی شعره قائلاً:

فأهنا بنیروز اتاک مبشراً بربیعه و بیوم هرمز روز

(تقی‌زاده، ۱۳۱۷: ۲۹۳)

و أمّا بشأن نشأة‌النوروز یقول‌العسکری المتوفی سنه ۳۹۵ فی کتابه (الاوائل) أنّ‌الفرس قد أجمعت علی أنّ جم هوالملک‌الأول الذی اتخذالنوروز عیداً، و هوالذی بنی مدینة طوس و یقول‌النسابون بانّ‌اللّه تعالی بعث فی زمنه هوداً إلی قومِ عاد و ثمود و ولد قحطان ابوالیمن و کان‌الدین قد تغیر قبله ــ فلما ظهرالعدل فی زمنه سُمّی ذلک‌الیوم نوروز الی‌الیوم‌الجدید و عربته‌العرب به «نیروز». (العسکری، ۱۹۶۶: ۳۲۶)

والفردوسی قد انشد هذاالمورد فی دیوانه الشاهنامه قائلاً:

که چون خواستی دیو برداشتی ز هامون به‌گردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا
به جمشید بر گوهر افشاندند مران روز را روز نو خواندند

سر سال نو هرمز فرودین — برآسوده از رنج تن دل ز کین
بزرگان به‌شادی بیاراستند — می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ از آن روزگار — بماند از آن خسروان یادگار

(فردوسی، ۱۹۷۰: ۲۶)

و اصل‌النوروز هو ان جمشید قد امر باتخاذ عجلة من‌العاج و فرشها بالدیباج و رکب فیها و امرالشیاطین بحملها علی اکتافهم والذهاب بما فیها بین‌الارض والسماء حتی اقبل علیها فی‌الهواء فی یوم واحد و ذلک یوم اورمزد من «فروردین‌ماه» و هو اول یوم من‌الربیع الذی هو غرةالعام و شباب‌الزمان و فیه حیاةالارض بعد موتها فقال‌الناس: هذا یوم جدید و عید سعید و ملک عجیب، فاتخذوه عیدهم‌الأعظم و سموا ذلک‌الیوم نوروز و حمدواالله علی ملکهم جمشید والبسطه والقدرة (الثعالبی، ۱۹۶۳: ۱۳).

اماالبیرونی فقد ذکر فی کتابه الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه بشأن‌النوروز: أنّ سلیمان‌بن‌داود لما فقد خاتمه و ردّ الیه بعد اربعین یوماً و عادت الیه ابهته و عکفت علیه‌الطیور، فقالت الفرس (نوروز آمد) ای جاءالیوم الجدید و سمّی نوروز، و ما الی ذلک من‌الاخبار الکثیره التی وردت عن نشأة نوروز و التی لامجال لنا فی هذاالمقال ان نذکر اکثر من هذا إلا أن نذکر دلیلاً آخر حول نشأةالنوروز، و ننقل‌الخبر حول ما ادعاه‌الحکیم عمرالخیام المتوفی سنة ۵۱۵ هـ.: بأن‌النوروز قد اثبته عن طریق‌الریاضیات قائلاً عند ما علموا أنّ‌الشمس تدور دورتین‌الاولی منها ثلاثماه و خمسه و ستین یوماً و ربع یوم، و یوافق دخول‌الشمس برج‌الحَمل ولکنها کلّ سنة تقل مدته و لم‌تستطع‌الوصول الی برج‌الحمل کما کانت سابقاً و حینما ادرک جمشید هذاالیوم ای وصول‌الشمس الی برج‌الحمل سماه (نوروز) و احتفل به و اصبحت من بعده سنةً سارَ بهاالملوک والناس (خیام نیشابوری، ۱۳۴۳: ۶).

فعمرالخیام خالف جمیع‌الکُتّاب والمورخین الذین سبقوه فی کتابه (اصل‌النوروز) لأنّ‌النوروز فی نظره حدثٌ کونی، و لعله‌النظرالوحید الذی اعطی رأیه دون‌التقید برأی غیره، أمّاالقزوینی المتوفی سنة ۶۸۲ هـ. نقل فی کتابه (عجائب‌المخلوقات و

غرائب الموجودات) عن اصل النوروز اى «فروردين ماه» هواليوم الاول منه النيروز، و هو اول يوم من السنة و اسمه بالفارسية يعطى هذا المعنى، و زعموا ان الله تعالى فى هذا اليوم ادار الافلاک و سيّر الشمس والقمر و سائر الكواكب و اسم هذا اليوم هرمزد و هو اسم من اسماء الله تعالى و قالوا انّ فى هذا اليوم قسم الله السعادات لاهل الارض (القزوينى، ۱۹۶۳: ۱۴۱).

علل بقاء النيروز حتى الزمن المعاصر

هناک عللٌ عديده جعلت النوروز يسير عبر التاريخ دون ان يتأثر بأى عامل من عوامل الفناء التى اصابت الأعياد الأخرى و هى:

اولاً: هو عيد الطبيعه و يطل علينا فى اول يومٍ من ايام الربيع، فيحمل لنها بهاء الحياة وصفائها؛

ثانياً: النوروز من اقدم أعياد الفرس و اصبحت شعائره سنةً من سنن الحياة الاجتماعيه الايرانيه؛

ثالثاً: من اهميته الاقتصاديه، أنّ النوروز هو يوم افتتاح الخراج و تولية العمال والاستبدال و ضرب الدراهم والدنانيز (الجاحظ، ۱۹۱۴: ۱۴۶)؛

رابعاً: مشاركة العرب لأخوانهم الفرس فى احياء شعائر هذا العيد مما ساعَدَ على بقائه؛

خامساً: اهتمام الكتاب والشعراء بتدوين سنن و تقاليد النوروز و اهمية الشعراء بأنشاد اشعار جميله حوله، لهذا جعل النوروز مع الزمن حياً و هو مهرجان عمره اكثر من الفين و خمسين سنة.

و لقد قال سلمان الفارسى بشأن تفضيل النوروز: كنا على عهد الفرس نقول ان الله اخرج زينته لعباده من الياقوت فى النوروز و من الزبرجد فى المهرجان، ففضلهما على غيرها مِن الأيام كفضل الياقوت والزبرجد على سائر الجواهر. (البيرونى، ۴۴۰ هـ.: ۲۲۲)

النوروز عند الاعراب

لما كان النوروز احد الأعياد الايرانيه منذ القدم و كانت له حضاره خاصه بين الملوک

والأعـراب، كـانوا غـيرمتحضرين و بـدوبين قـد عـاشواالصـحراء إلا فـي‌اليـمن و بعض‌البلدان‌الصغيره، والفرس قد اثروا بحضارتهم هـذه عـلى‌الأعـراب و اسـتفادوا مـن هذه‌السنن فى حياتهم‌الاقتصاديه والاجتماعيه والسبب‌الوحيد لهذاالتأثير هو قرب مدنهم كالحيرة من عاصمة‌الساسانيين و التى كانت مشيده على ظفاف نهر دجله.

النوروز و تأثيره فى‌العصرالاموى

لقد اهتمت‌الدولة‌الأموية بعيدالنوروز من‌الناحية‌الاقتصاديه، و لم‌تشاركهم فـى احـياء شعائرهم لأن‌الشعوبيه كانت حاكمه انذاک و طلبت من‌الفرس أن يدفعوا هداياالنوروز كما فعل معاويه و بلغت‌الهدايا عشرة آلاف درهم سنوياً (الجهشيارى، ۱۹۳۸: ۲۷) و استمرت اخذالهدايا حتى زمن عمربن‌عبدالعزيز.

النوروز فى‌العصرالعباسى

شارک‌الخلفاءالعباسيون الفرس فى احياء شعائرالنوروز وادخلوا سننه فـى قـصورهم و اعتبروه عيداً رسمياً يحتفل به كلّ عام و اغتنم‌الشعراء والخطباء حلول عيدالنوروز ليشاركوا خلفاءهم فى اقامةِ شعائره لأن‌العباسين كانوا اكثرهم من‌الموالى والفرس. و مـن سـننه اشعال‌النار و صب‌الماء و تقديم‌الهدايا و إقامة مجالس‌الطرب و كان‌الشعراء يغتنمون فرصة ايقادالنار و ليعبروا عن امانيهم و اشواقهم‌الصادره مـن اعـماق قـلوبهم، و لذلک وصـف كشاجم نفسه فى هذاليوم فى حين انه قد ابتعد عن احبائه و فاضت‌الدموع من عـينيه قائلاً:

لمـــا رايت النـــوروز ســـنته　　صبّ مـــــياه و شبّ نـــيران
نوروزتُ وحدى والشوق يـقلقنى　　بـــنار قـــلبى و مـــاء أجـفان

(كشاجم، ۱۹۷۰: ۴۶۶)

و وصف ايضاً عن احساسه بمناسبة اضرام‌النار و صب‌الماء فى‌النيروز فى ابيات اخرى مشوقاً الى احبائه منشداً:

کیف ابتهاجک بالنوروز یا سکنی و کلّ ما فیه یحکینی و احکیه
فناره کلهیب‌النار فی کبدی و ماؤه کتوالی دمعتی فیه

(المقریزی، ۴۴۱ هـ.: ۳۹۶)

وکانت‌الهدایا تهدی فی هذاالیوم کما کانت تهدی الی ملوک‌الفرس، و من‌الرسوم التی کانت تقیم فی بلاط ملوک‌الفرس من‌الطرب والغناء والموسیقی قد اقتبست فی بلاط‌الخلفاء‌العباسین ایضاً، فمثلاً قد دعاالخلیفةالواثق عبدالله‌بن‌العباس فی یوم‌النوروز، و لما دخل علیه انشد قصیدةً و صنع له لحناً خاصاً قائلاً:

هی للنیروز جاماً و مداماً و ندامی
یحمدون‌اللّه والوا ثق هارون‌الامام
ما رای کسری انوشر وان مثل‌العام عاما
نرجساً غضاً و ورداً و بهاراً و خزامی

(الاصفهانی، ۱۹۵۷: ۱۸۴)

فطرب‌الواثق و استحسن‌الغناء و شرب علیه حتی سکرو امرله بثلاثین الف درهم و انشد عبدالله‌بن‌العباس ایضاً فی ابیات اخری حول‌النیروز قائلاً:

باکر صبوحک صبحةالنیروز و اشرب بکأسٍ مُترعٍ و بکوز
ضحک‌الربیع الیک عن نوّاره آسٍ و نسرینٍ و مرماحوزِ

وکتب ایضاً ابن‌العباس الی محمدبن‌الحرث مهنئاً بیوم‌النوروز قائلاً:

اسقنی صفراءَ صافیةً لیلةَ‌النیروز والأحدِ
حَرَّمَ‌الصومُ اصطبا حکماً فتزود شُربها لِغدِ

(نفس‌المصدر، ص ۱۷۵)

و جعل ابن‌الحجاج للنوروز حقوقاً و رسوماً و هو ان یقضی سحابة لیله و هو غارق‌فی‌السکر حتی‌الفجر فأسمعه ینشدُ:

یا مَن حقوق‌النیروز تلزمه اسمک یوم‌النیروز مشهور
فأسکر من‌اللیل واصطبح سحراً غداً ترانی و انتَ مخمورُ

و استنطق الزیرَ انی رجلٌ یعجبنی ما یقوله الزیرُ

و نری أنّ عبدالله بن العباس عند محمد بن الجهم البرمکی بالاهواز یغنی بمناسبة النیروز قائلاً:

المِهرجانُ و یومُ الاثنین یومُ سرورٍ قد حُفَّ بالزینِ
ینقل مِن و غرة المصیفِ الی برد شتاءٍ ما بین فصلینِ
محمد یابن الجهم و من بنیِ للمجدِ بیتاً من خیر بیتین
عش الفَ نیروز و مَهرِج فَرَحاً فی طیب عیشٍ و قرة العینِ

(نفس المصدر، ص ۱۸۱)

فکان للنوروز بعدالاسلام تأثیراً هاماً فی جمیع البلدان العربیه من العراق و مصر و لبنان و سوریا والاندلس و بعض البلدان الاخری فی جمیع الجهات الاجتماعیه والاقتصادیه والسیاسیه.

فمثلاً یقول حسن ابراهیم حسن فی کتابه تاریخ الاسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی، إنّ لمصر القدیم نوروز خاص یسمی (النوروز القبطی) و هو بدایة السنة القبطیه، و کانت النیران توقد فی لیلة النیروز و توزع الکسوه علی رجال الدوله و توزع الرسوم بینهم کما کانوا یتبادلون الهدایا. (حسن ابراهیم حسن، ۱۹۶۴ م.: ۴۵۳)

والنوروز فی مصر و فی عهد الفاطمیین کان مفترقاً عن الاعیاد الرسمیه الاخری فتعطل فیه الاسواق و تفرق فیه الکسوة للرجال والنساء و توزع الرسوم والمال علی الناس. (المقریزی، ۴۴۱ هـ.: ۳۹۴)

فألف الشعراء الفاطمیین حول حلول نیروز قصائد کثیره، فمن هؤلاء هو تمیم بن المعز لدین الله الفاطمی و قد هنأ اخاه العزیز بالله الخلیفة الفاطمی قائلاً:

ارانی اذا هذبتُ فیک قصیدةً من المدح و اتانی الکلام المهذبُ
فیمناک غیثٌ فی البریة ساکبٌ و عرضک اصباحٌ و وجهک کوکبُ
فان طاب نوروز و عیدٌ فانّما بنورک اضحی ذا و ذا و هو طیّب

(تمیم بن المعز لدین الله، ۱۹۷۰: ۵۱)

و أنشد تمیم فی ابیات اخری موصفاً نوروز و مادحاً اخیه قائلاً:

لو کان للنوروز لما أتی — فم و لفظ مُعرّبٌ او لسان
ناداکَ: انتَ‌العیدُ یا عیدُ من — عیدُ للنوروزِ والمهرجانُ

(نفس‌المصدر، ص ۴۲۲)

فتری ان‌النوروز قد اثر من جمیع‌الجهات علی‌الادیان والاقتصاد والاجتماع، فبالنسبة الی‌الاسلام. قد اعتبره موسماً من مواسم‌الفرح والتجدد، و تؤید بعض‌الکتب‌الدینیه بانّ‌النوروز من‌الأیام‌المبارکة، و یستحب ان تلبس‌الملابس‌الجدیده و تطیب باطیب‌الطیب، و لذلک ابتهج‌الشعراء‌المسلمون من‌الفرس والأعراب بحلول عیدالنوروز عیدالطبیعة، عیدالمحبة و انشدوا قصائد شتی، فأثرالادب‌الفارسی علی ادبهم بصورةٍ عامة و منهم ابن‌الرومی الشاعرالعباسی الذی یهنیء احدالخلفاء بعیدالاضحی و هو موافق لعیدالنوروز قائلاً:

عیدان اضحی و نوروز کأنهما — یوما فعالکَ مِن بؤسٍ و انعامِ
کذاک یوماک یومٌ سیبُهُ دیمٌ — علی‌العفاة و یومٌ سیفهُ دامی
لِلّه اضحی و نیروزٌ لبستهما — علی عفافٍ وجود غیرالمام
اضحت یمینک فی‌النوروز فائضةً — بالمال لاالماءِ فیضاً غیرَ ارهامِ

(ابن‌الرومی، ۱۹۹۸: ۲۵)

و قد نظم الرودکی الشاعرالفارسی بمناسبة عیدالاضحی الذی قارنه نوروز قائلاً:

باد بر تو مبارک و خنشان — جشن نوروز و گوسبندکشان

و هنا ایضاً مهیارالدیلمی اباالقاسم عبدالرحمن بعیدالنحر والنوروز قائلاً:

فی کل یوم لک عیدُ فما — یَغرب فی عینیک عیدُ أتی
و خذ مِن‌الاضحی بسهمیک مِن — خطین فی آخرةٍ اودنی
اجرک مذخورلها ذاک والـ — نیروز موفورٌ علی حفظ ذا
ما طیفَ بالأستار فی مثله — و دامت‌المروةُ أخت‌الصفا

هذه هی‌الصورةالدینیه التی رایناها فی‌الشعر والادب کیف قرن‌العیدالاضحی بالنوروز و کیف بارکوا به.

الناحیةالاقتصادیه

إننا نری بانّ‌الاقتصاد یرتبط ارتباطاً وثیقاً بالنوروز، لأنه هو بدایةالسنةالزراعیه و بدایة فتح‌الخراج و جبایةالضرائب و تقدیم‌الهدایا التی کانت تقدم الی‌الدولة والنصوص‌التاریخیه والقصائدالشعریه هی التی تؤید هذاالارتباط و تبین مدی اهتمام‌الدوله بالنوروز، و کیف تزیدالاموال والواردات التی کانت تغدق علی خزانةالدوله و منهاالبیتان‌التالیان‌اللتان یبینان هذاالامر:

عجبت لفخرالتغلبی و تغلبٌ — تؤدی جِزی‌النیروز خُضعاً رقابها
ایفخر عبدٌ امه تغلبیةً — قد اخضر مِن اکل‌الخنانیص نابها

(دیوان جریر، ص ۷۶)

فالنوروز هو یوم سعیدٌ للدولةالفارسیه و کانت علیها ان تحافظ علیه حتی لایتأخر او یتقدم عن توقیتة.

و حول هذه‌الخطوة التی اقدم علیهاالملوک لاخذالخراج فی‌النوروز، اقدم علیهاالمتوکل الخلیفةالعباسی ایضاً لاصلاح‌الخراج والنوروز و اخونیشد حول ذلک قائلاً:

انّ یومَ‌النیروز عادَ إلی‌العهدِ — الذی کان سنة اردشیرُ
انتَ حولته إلی‌الحالة الاو — لی و قد کان حائراً یستدیرُ
و افتتحتَ‌الخراج فیه فللأمةِ — فی ذلک مِرفقٌ مذکورُ
منهم‌الحمدُ والثناءُ و منک ال — عدل فیهم والنائل‌المشکور

(البحتری، ۱۹۹۴: ۴۸۱)

التأثیرالأدبی

فنری ان‌النوروز قد اثر علی‌الادب والدیانه والاقتصاد والسیاسة فی‌الدول‌العربیه و حتی بعض‌الدول‌الغربیه و من تأثیره جاء فی‌الادبین‌الفارسی والعربی فی اغراض شتی متهاالغزل والقصیده والمدح والهجاء والخمر و حتی استعمل فی شتی مواردالنثر و لنذکر موجزاً فی هذاالمجال‌البعض من‌الابیات‌الشعریه والجمل‌النثریه فی‌الادبین‌الفارسی

والعربی.

و لقد قال‌الشاعر سوزنی‌السمرقندی و هو شاعرالقرن‌السادس فی وصف‌النوروز فی غزل جمیل منشداً:

مشکین کله بر گل نهی ای ماه گل‌دوز
تا در مه دی باز نمایی گل نوروز
ای چون گل نوروز به رخسار و به بالا
بر سرو سرافراز سرافرازی و فیروز

(دیوان سوزنی سمرقندی، ص ۳۲۴)

ترجمه هذین‌البیتین:

الف ـ فلیحتضن شعرک‌الاسود و رد محیاک یا قمراً نظم‌الانجم فی سلکه فتخرجی من سحاب شهر شتاء ای «دی‌ماه» وردةالنیروز؛

ب ـ یا من تشتهین وردة نوروز بوجهک و قدک یبقی فوق رأسک و علی هامتک تاج‌العلائی والنصر مستقراً.

اماالبحتری فقد وصف‌الربیع والنوروز فی غزلٍ بارع قائلاً:

خَرِسَ‌الثری و تکلّم‌الزهرُ — و بکی‌السحابُ و قَهقه‌القطرُ
نشرَ‌الربیعُ برود مکرمةٍ — خضراً یقومُ بنشرها‌الشعرُ
فکان یومَ حیاته سنةٌ — و کأنَّ ساعة لیلهِ دهرُ
لِمَ لایموتُ فتیً یُعذّبه — صنمٌ له مِن فضةٍ نحرُ
و کأنّ صفَر بهارها ذهبٌ — و کأنَّ حُمرَ شقیقها جَمرُ

(البحتری، ۱۹۹۴: ۴۶۷)

أما فی‌الخمریات فقد وصف‌النیروزُ‌الربیع کثیراً من شعراءالفرس والعرب، فمن‌الفرس الشاعرالحکیم، خیام اذ انشد فی رباعیاته قائلاً:

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست — برخیز و به جام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه تست — فردا همه از خاک تو برخواهد رُست

(خیام نیشابوری، ۱۳۴۴: ۸)

و انشد ایضاً قائلاً:

چون لاله به نوروز قدح گیرد دست — با لاله‌رخی اگر ترا فرصت هست
می نوش به خرمی که این چرخ کهن — ناگاه ترا چو خاک گرداند پست

(نفس‌المصدر)

و انشدالبحتری حاثاً ابا نهشل‌بن‌حمید علی‌شرب‌الخمر ایام‌الربیع، لأن‌الربیع تجدیدُالحیاة والشباب و علی‌الانسان ان‌یبدأ حیاةً جدیدةً قائلاً:

یابنَ حمیدٍ عِش لنا سالماً — ماختلف‌النوروز والمهرجان
واستأنف‌العمر جدیداً فقد — ولی زمانٌ واتانا زمان
اما تری‌الارض و اثوابها — شقائق‌النعمان‌والاقحوان
قصدت فی‌النوروز عرقاً و قد — تخیرالوقت و طابَ‌الاوان
فاستعمل‌الصهباء فی‌مجلسٍ — تستعمل‌الاوتارَ فیه‌القیان

(البحتری: ۱۹۹۴: ۱۱۶۱)

فی‌النثر

کتب احدالکتاب رسالةً فی وصف‌الربیع بقوله «اما بعدُ، فأن‌الزمان جسدٌ و فصل‌الربیع روحه، و سرُّ حکمةٍ الهیة و به کشفه و وضوحه و عمرٌ مقدور و هوالشبیة فیه و منهلٌ جمٌّ و هو غیره و صافیه، و دوحةٌ خَضرة و هو ینعها و جناها و الفاظ مجموعه و هو ینتجها و معناها، فمن لم‌یستهو طباعه نسیم هوائه و لم‌یدرک شفاء دائه فی صفا دوائه، و لم‌یذق لطعم حیاته نفعاً و لم‌یجد لخفض خطَهِ مِن ایامه رفعاً.» (النویری، ۱۹۲۳: ۱۷۱).

الخاتمه

والنتیجه: اتضح لنا بان‌الاعیاد مراسم معینه یحتفل فیها بمناسبات وضعیه اتفق علیها جمعٌ من‌الناس و هذه‌المواسم اما ان‌تکون مراسم دینیه او اجتماعیه او عائلیه، فتتسّم بطابعٍ خاص، و لذلک تکون احیاناً مرفقه بالعصبیات‌الطائفیه، فالانسان هوالعاقل

من‌الحیوانات یری فی جمیع هذه‌المظاهرالطبیعیه نشاطاً کلیاً یستفید منه لتنشیط جسمه و فکره و یعمل بکل قواه فی فصل‌الربیع الذی یبدأ بالنوروز متفتحاً علی‌الکون والطبیعه. فالنوروز لایختص بالیهود ولاالمسیحیین، و هو لیس للمجوس والایرانیین ولکنه عندالبشریه جمیعاً و تبین لنا کیف ساهم‌النوروز الی جانب عوامل اخری فی‌التواصل والامتزاج بین‌الامتین‌الفارسیه والعربیه، فکان ذلک‌التواصل یمثل اعظم تجربه اندماجیه انسانیه قامت حتی‌الان بین شعوب‌العالم حضاریاً و ثقافیاً و دینیاً و سیاسیاً و بهذاالاتصال‌الروحی والجسدی والعقلی استطاعوا ان‌یشیدوا اعظم حضاره انسانیه. بالاضافه الی ذلک کانت هناک ثمة ثروةٍ اخری منهماالنوروز للمجتمع فی مجال‌الادب، ففی هذاالمجال کانت تقال‌المئات من‌القصائدالشعریه‌الرائعه یتغنی بها اصحابها بجمال هذاالفصل و ما یواکبه من عطاء و برکة.

فالنتیجه‌التواصلیه مثلاً انسانیه محضه، لأنّ التقاءالفرس والعرب فی فرح‌الربیع و اشارة الی ضرورةاللقاءالکونی فی ما هو جوهری، فجوهرالخیر والجمال للجمیع والنتائج‌الاقتصادیه والادبیه حضارتیان لان‌الناس فی عالمنایبنون حضاراتهم بالمال والفکر و تفتحات‌الربیع و تواصل‌الامم هی دعوة حضاریه انسانیه.

المنابع و المآخذ

ابن‌الاثیر، ابوالحسن علی‌بن‌الکرم. ۱۹۶۵م. الکامل فی‌التاریخ. بیروت: دارصادر.

ابن‌الجوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی‌بن‌محمّد. ۱۹۵۷م. المنتظم فی تاریخ‌الملوک والامم. حیدرآباد: مطبعة دائرةالمعارف‌العثمانیه.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن. ۱۹۵۶م. تاریخ ابن‌خلدون. بیروت: دارالکتاب‌العربی‌اللبنانی.

ابن‌الرومی، قدری مایو. ۱۹۹۸م. دیوان. بیروت: دارالجیل للطباعة والنشر.

ابن‌سناءالملک، هبةالله جعفربن‌المعتمد. ۱۹۶۹م. دیوان. بیروت: دارالکتاب‌العربی.

ابن‌عبدربه، احمدبن‌محمد. ۱۹۴۹م. العقدالفرید. القاهرة: مطبعة لجنةالتألیف والترجمه.

ابن‌المعتز، عبدالله. ۱۹۰۸م. طبقات‌الشعراء. تحقیق عبدالستار. مصر: دارالمعارف.

ابن‌منظور، محمدبن‌علی‌بن‌احمد. ۱۹۵۵م. لسان‌العرب. بیروت: دارصادر.

ابن‌ندیم، محمدبن‌اسحاق. ۱۰۴۷م. الفهرس. مصر: مطبعةالرحمانیه.

ابی‌تمام. ۱۹۸۱م. دیوان. شرح ایلیا الحاوی. بیروت: دارالکتاب‌اللبنانی.

ابی‌صلت، امیه. ۱۹۷۴م. دیوان. تحقیق عبدالحفیظ‌السطلی. دمشق: المطبعةالتعاونیه.

ابی‌نواس، احمد عبدالمجیدالغزالی. ۱۹۹۳م. دیوان. بیروت: دارالکتاب‌العربی.

الاسمر، محمد. ۱۹۶۵م. دیوان. مصر: مطبعة حرکةالفن للطباعة.

الاصفهانی، ابوالفرج. ۱۹۵۷م. کتاب‌الاغانی. بیروت: منشورات دار مکتبةالحیاه دارالفکر.

الکک، فیکتور. ۱۹۷۱م. تأثیر فرهنگ عرب در اشعار منوچهری دامغانی. بیروت: دارالمشرق.

الالوسی، محمد شکری. ۱۹۶۵م. بلوغ‌الارب فی معرفة احوال‌العرب. دارالکتاب‌العربی.

انوری، محمدبن‌محمد. ۱۳۴۷. دیوان. تحقیق محمدتقی مدرس. چاپ و نشر کتاب تهران.

البحتری، الولیدبن‌عبدبن‌یحیی. ۱۹۹۴م. دیوان. تحقیق الدکتور محمدالتونجی. دارالکتاب‌العربی.

براون، ادوارد. ۱۹۵۴م. تاریخ‌الادب فی ایران من‌الفردوسی الی سعدی. ترجمه ابراهیم امین‌الشواربی. مصر: مطبعةالسعاده.

برهان، محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی. ۱۳۴۲ هـ. برهان قاطع. تحقیق محمد معین. تهران: چاپ افست.

البستانی، فؤاد افرام. ۱۹۷۳م. احادیث‌الشهور. بیروت: مطبعة بدران.

البغدادی، أبوبکر احمدبن‌علی‌الخطیب. ۱۰۷۲م. تاریخ بغداد. بیروت: دارالکتب‌العربی.

البیرونی، محمدبن‌احمد. ۴۴۰ هـ. الآثارالباقیه عن‌القرون‌الخالیه. مکتبةالمتنی.

البیهقی، ابوالفضل. ۱۰۷۷م. تاریخ‌البیهقی. ترجمة یحیی‌الخشاب. مصر: مطبعة دارالطباعة.

تقی‌زاده، حسن. ۱۳۱۷. گاه‌شماری در ایران قدیم. چاپخانهٔ مجلس تهران.

تمیم‌بن‌المعز لدین‌الله. ۱۹۷۰م. دیوان. بیروت: دارالثقافة.

ثابت‌الفندی، محمد. ۱۹۳۴م. دائرة‌المعارف‌الاسلامیه.

الثعالبی، ابومنصور عبدالملک. ۱۰۳۸م. فقه‌اللغة. القاهرة: مطبعةالاستقامه.

ـــــــــــــــ. ۱۹۶۳م. تاریخ غررالسیر. طهران: مکتبةالأسدی.

الجاحظ، ابوعثمان عمربن‌بحر. ۱۹۱۴م. کتاب‌التاج فی اخلاق‌الموک. تحقیق احمد زکی‌پاشا. القاهره: مطبعةالامیریه.

ـــــــــــــــــ . ۱۳۲۴هـ. المحاسن والاضداد. مصر: مطبعةالسعاده.

الجهشیاری، ابوعبدالله محمدبن‌عبدوس. ۱۹۳۸م. کتاب‌الوزراء والکتاب. تحقیق مصطفی‌الشقا و عبدالحفیظ‌الشلبی. القاهره: مطبعة مصطفی‌البانی.

الحاوی، ایلیا (شارح). ۱۹۸۲م. دیوان جریر. بیروت: دارالکتاب‌اللبنانی.

حسن‌ابراهیم‌حسن. ۱۹۶۴م. تاریخ‌الاسلام‌السیاسی والدّینی والثقافی والاجتماعی. القاهره: مکتبة النهضة المصریه.

الحموی، شهاب‌الدین یاقوت. ۱۹۵۵م. معجم‌البلدان. بیروت: دار صادر.

خیام نیشابوری، عمربن‌ابراهیم. ۱۳۴۳. نوروزنامه. تهران: چاپ سرعت.

ـــــــــــــــــ . ۱۳۴۴. رباعیات. تهران: مؤسسهٔ امیرکبیر.

دشتی، علی. ۱۹۶۴م. آفاق ادب سعدی. نقله من‌الفارسیه: نشأت صادق. القاهره: مطبعة دارالثقافة العربیه.

دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۳۷. لغت‌نامه. تهران: چاپخانهٔ دولتی ایران.

دیلمانی، علی. ۱۳۳۹. جشن‌های باستانی ایران. تهران: خوریش.

الدیلمی، مهیار. ۱۹۲۵م. دیوان. القاهره: مطبعة دارالکتب‌المصریه.

الدینوری، ابوحنیفه احمدبن‌داود. ۱۹۶۰م. اخبارالطوال. تحقیق عبدالمنعم عامر. مراجعة: جمال‌الدین‌الشیال. القاهره: دارالکتب‌العربیه.

الدینوری، ابومحمد عبدالله‌بن‌مسلم. ۸۸۹م. عیون‌الاخبار. مصر: المؤسسةالمصریه للطباعة.

الزبیدی، محمد مرتضی. ۱۷۸۵. تاج‌العروس. بنغازی: دارلیبیا.

زیدان، جرجی. ۱۹۶۷م. تاریخ‌التمدن‌الاسلامی. بیروت: مؤسسة خلیفه للطباعة.

سعدسلمان، مسعود. ۱۳۶۲. دیوان. به‌تصحیح رشید یاسمی. تهران: انتشارات امیرکبیر.

سوزنی سمرقندی. دیوان. به‌اهتمام دکتر ناصرالدّین شاه‌حسینی. چاپخانهٔ سپهر.

الشریف‌الرضی، محمدبن‌الحسین‌بن‌موسی. ۱۳۰۶ هـ. دیوان. مطبعة نخبةالاخیار.

الصافی، احمد. تعریب دیوان‌الخیام. لامطبعة.

صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۲. تاریخ ادبیات ایران. چ ۱۲. انتشارات فردوس.

ـــــــــــ. بی‌تا. گنج سخن. تهران: انتشارات ابن‌سینا.

الصنوبری، احمدبن‌محمدبن‌الحسن. ۱۹۷۰م. دیوان. تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالثقافه.

الصولی، ابوبکر محمدبن‌یحیی. ۱۹۴۷م. أدب‌الکاتب. القاهره: مطبعةالسلفیه.

الصیاد، فؤادالمعطی. ۱۹۷۲م. النوروز و اثره فی‌الادب‌العربی. بیروت: مطبعة دارالاحد.

الطبری، محمدبن‌جریر. ۱۹۲۲م. تاریخ‌الرسل والملوک. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. مصر: مطبعة دارالمعارف.

العسکری، ابوالهلال الحسن‌بن‌عبدالله‌بن‌سهل. ۱۹۶۶م. کتاب‌الاوائل. تحقیق محمدالسیدالوکیل.

علی، اسعد. ۱۹۷۲م. الانسان والتاریخ فی شعر أبی‌تمام. بیروت: دارالکتاب‌اللبنانی.

عنصری، ابوالقاسم حسن‌بن‌احمد. ۱۳۴۱ هـ. دیوان. تهران: چاپخانهٔ بانگ بازرگان.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۱۴. شاهنامه. تهران: چاپ بروخیم.

ـــــــــــ. ۱۹۷۰م. الشاهنامه. طهران.

فیلیب حتی، ادوار جرجی. ۱۹۶۱م. تاریخ‌العرب. بیروت: دارالکشاف للنشر.

القزوینی، زکریابن‌محمد. ۱۹۶۳م. عجائب‌المخلوقات و غرائب‌الموجودات. القاهره: مطبعةالاستقامه.

کریستینسن، آرثر. ۱۹۵۷م. ایران فی عهدالساسانیین. ترجمه یحیی‌الخشاب. القاهره: مطبعة لجنةالتألیف والترجمه.

کشاجم، محمودبن‌الحسن ابن‌السندس. ۱۹۷۰م. دیوان. تحقیق خیریه محفوظ. بغداد: مطبعة دارالجمهوریة.

المتنبی. ۱۹۳۸م. دیوان. تحقیق عبدالرحمن‌البرقوقی. القاهره: مطبعةالاستقامه.

محمدی، محمد. ۱۹۶۷م. الأدب‌الفارسی. منشورات قسم‌اللغةالفارسیه و أدابها. بیروت: الجامعةاللبنانیه.

المسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌الحسین‌بن‌علی. ۱۹۵۸م. مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر. تحقیق محمد محی‌الدین. مصر: مطبعةالسعاده.

ـــــــــــــــــــــــــ . ۱۹۶۶م. اخبارالزمان. بیروت: دارالاندلس.

مسکویه، ابوعلی احمدبن‌محمد. ۱۹۸۷م. کتاب تجارب‌الامم. تحقیق احسان عباس. بیروت: دارالثقافه.

المصری، حسین مجیب. ۱۹۷۱م. صلات بین‌العرب والفرس والترک. القاهره: مکتبة الانجلوالمصریه.

المقریزی، تقی‌الدین احمدبن‌علی. ۴۴۱ هـ. الخطط‌المقریزیه. لبنان: مطبعة‌الساحل‌الجنوبی.

منوچهری دامغانی. ۱۳۳۸ ش. دیوان. به کوشش محمّد دبیرسیاقی. چاپخانهٔ تهران.

النویری. شهاب‌الدین‌بن‌احمدبن‌عبدالوهاب. ۱۹۲۳م. نهایة‌الارب فی فنون‌الادب. القاهره: دارالکتب‌المصریه.

الیعقوبی، احمدبن‌وهب. ۱۹۶۰م. تاریخ‌الیعقوبی. بیروت: دار بیروت للطباعة.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی